



فلسفه عرفان عملی

محمد فنایي اشکوري*

چکیده

هنگامی که از بیرون یک علم درباره ساختار و چارچوب کلی آن می‌اندیشیم و در باب مسائلی چون چیستی، موضوع، مبادی، مسائل، روش و غایت آن می‌پرسیم، در قلمرو فلسفه آن علم قرار داریم. یکی از علومی که در زمین فرهنگ اسلامی روید، عرفان عملی است. علم عرفان عملی از سلوک عرفانی سخن می‌گوید و عناصر، مراحل و موانع آن را برمی‌رسد. سرنوشت عرفان و صحت و سقم و تکامل آن در گرو تقیح مباحث عرفان عملی است. تنوع و تفاوت فرقی و طریقت‌های عرفانی، اولاً و بالذات به تفاوت در عرفان عملی آنها برمی‌گردد؛ چنانکه ارزش و اعتبار تجربه‌های عرفانی نیز تا حد بسیاری وابسته به برنامه سلوکی سالک است. از این‌رو، تقیح مباحث عرفان عملی در پیشبرد عرفان و تصحیح و تدقیق آن و پیشگیری از انحرافات ضروری است. برای تقیح عرفان عملی، لازم است ساختمان کلی آن را مطالعه کنیم. تقیح مبادی و مبانی و کاوش در حدود و ثغور و مذاقه در منابع و روش و توجه به مناسبات این علم با دیگر علوم و بازکای ساختار و اصول کلی آن، راه را بر تحول و نوآوری در این حوزه می‌گشاید. برخی از مباحث یادشده در آثار سستی عرفانی به‌اجمال مطرح شده است، اما وقت آن رسیده است که به «فلسفه عرفان عملی» همچون دیگر فلسفه‌های درجه دوم، به نحو استقلالی و تفصیلی بپردازیم. پیدا است که چنین امری فراتر از گنجایش یک مقاله است. از این رو در این مقاله به برخی از مهم‌ترین عناصر این بحث به‌اجمال می‌پردازیم و سایر مباحث مربوط را به توفیق و مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

کلیدواژه‌ها: فلسفه عرفان عملی، عرفان عملی، عرفان نظری، سیر و سلوک، اخلاق، شهود.

مقدمه

«عرفان عملی» در سنت اسلامی دو اصطلاح دارد: در یک اصطلاح مراد از عرفان عملی، عمل عرفانی یا سلوک عارفانه است. در اصطلاح دیگر، عرفان عملی، علمی است که درباره سلوک عرفانی بحث می‌کند. «علم عرفان عملی» در کنار «علم عرفان نظری» است که با تحلیل شهودهای عارفان، هستی‌شناسی عرفانی را ارائه می‌دهد. عرفان نظری از شهود عارفان سخن می‌گوید. شهود عرفانی، معمولا حاصل سلوک عرفانی است. گاه نیز حاصل جذبۀ قبل از سلوک است. علم عرفان عملی از کیفیت سلوک، مراحل، موانع و دستاوردهای آن سخن می‌گوید. بنابراین هم بر واقعیت عرفان (سلوک و شهود) و هم بر دیگر علوم عرفانی تقدم رتبی دارد. از حیث تاریخی نیز علم عرفان عملی مقدم بر عرفان نظری و دیگر علوم عرفانی است و پیش از آنها تکون یافته است. عرفان نظری به صورت یک علم نظام‌یافته در قرن هفتم شکل گرفته است؛ اما متون عرفان عملی را می‌توان بسی پیش از این در قرون سوم و چهارم یافت. *الرعاية لحقوق الله*، اثر حارث محاسبی (متوفی ۲۴۳ ق)، *التعرف لمذهب التصوف* از کلابادی (متوفی ۳۸۰ ق)، *قوت القلوب* ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶ ق)، *اللمع سراج طوسی* (متوفی ۳۷۸ ق)، *رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری* (متوفی ۴۶۵ ق)، برخی از آثار تأثیرگذار عرفانی در قرون چهارم و پنجم هستند که عمدتاً صبغۀ عملی دارند. عرفان عملی در آثار خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ ق) به‌ویژه در *منازل السائرین*، به مرحله بلوغ و کمال رسید. یکی از آثار عارفان شیعی در این زمینه *رساله سیر و سلوک* منسوب به علامه بحر العلوم است.

اهمیت علم عرفان عملی بسی پیش از عرفان نظری است. عرفان نظری که تأمل ثانوی در شهودهای عرفانی است، البته سودمند است، اما نه مقدمه و شرط لازم برای عارف شدن است و نه لازمه ذاتی عرفان. رسیدن به غایت عرفان، متوقف بر علم عرفان نظری نیست. از همین رو عرفان نظری پس از قرن‌ها از پیدایش و سیر تکاملی عرفان شکل گرفت. پس از شکل‌گیری عرفان نظری نیز بسیاری از عارفان به آن بی‌اعتنا بودند و هنوز این بی‌اعتنایی به چشم می‌خورد. اما عرفان بدون سیر و سلوک نیست و سیر و سلوک موفق بدون علم سیر و سلوک، متعسر و بلکه متعذر است.

ممکن است گفته شود اگر چنین علمی برای سلوک ضروری است، باید از آغاز پیدایی

عرفان اسلامی، علم عرفان عملی وجود می‌داشت؛ درحالی‌که چنین نیست و این علم تدریجاً شکل گرفت و پس از چند قرن به صورت یک علم در آمد. پاسخ این است که سلوک بدون علم سلوک، ممکن نیست و عمل عرفانی بدون علم عرفانی میسور نخواهد بود. البته علم عرفان عملی، به صورت منقح و مدون از آغاز وجود نداشته و کتابی با این عنوان تدوین نشده بود، اما تنقیح و تدوین و نگارش یک علم، امری ثانوی است و هنگامی صورت می‌گیرد که چنین علمی وجود داشته باشد. اهل سیر و سلوک، راه سیر و سلوک، را می‌دانستند و از آنجا که نقش استاد و راهنما در این راه بسیار اهمیت دارد، این مطالب به صورت شفاهی و سینه به سینه تعلیم داده می‌شد. آنها که از نعمت مصاحبت با معصومان علیهم‌السلام برخوردار بودند راه سلوک را از آنان می‌آموختند. به علاوه، اصول اساسی سیر و سلوک عرفانی معتبر، همان چیزی است که در قرآن و سنت وجود دارد. عرفان عملی از این حیث، مانند علم فقه و علم کلام یا عقاید است که حقیقت آنها از صدر اسلام وجود داشته، اما تنقیح و تبویب و تدوین آنها تدریجاً در بستر تاریخ شکل گرفته و همچنان در حال شکل‌گیری است.

فلسفه هر موضوعی، تأمل عقلانی درباره آن، و فلسفه هر علمی تأمل عقلانی درباره آن علم است. بنابراین می‌توان هم درباره سیر و سلوک عرفانی و هم درباره علم عرفان عملی تأمل کرد. از این رو می‌توان «فلسفه عرفان عملی» را از «فلسفه علم عرفان عملی» تفکیک کرد. موضوع اولی خود عرفان عملی یا سیر و سلوک عرفانی است که از سنخ احوال و اعمال است و موضوع دومی، علم عرفان عملی است که یک رشته علمی است. فلسفه علم عرفان عملی از سنخ فلسفه‌های درجه دوم و مضاف به علم است که موضوع آن علم عرفان عملی است. در فلسفه علم عرفان عملی از مباحثی همچون چیستی، موضوع، مبادی، روش، غایت و ساختار علم عرفان عملی و نسبت آن با سایر علوم سخن می‌رود. فلسفه عرفان عملی تأمل عقلانی در مبانی نظری، چارچوب و غایات سیر و سلوک است.

روشن شدن این وضعیت عناصر، در شناخت علم عرفان عملی و در نهایت در شناخت حقیقت سیر و سلوک کمک شایانی است. برخی مباحث مقدماتی این مقاله، مربوط به فلسفه علم عرفان عملی و برخی نیز ناظر به خود عرفان عملی و سیر و سلوک است. به رغم اینکه در عرفان عملی و سیر و سلوک معنوی در طول قرون اعصار، تأملات بسیاری شده و آثار فراوانی پدید آمده است، اما به آنچه امروزه می‌توان با عنوان «فلسفه عرفان

عملی» از آن تعبیر کرد، بگونه نظام‌مند توجه درخوری نشده است؛ گرچه نکات ارزشمندی در این باره به‌طور پراکنده به‌ویژه در مقدمه کتابهای مربوط می‌توان یافت. آنچه در این مقاله مورد نظر است، ارائه شاکله کلی دانش فلسفه عرفان عملی است که در آن مهم‌ترین خطوط کلی این شاخه از معرفت عرضه می‌شود.

چیستی عرفان عملی

اسامی و عناوینی که برای این علم گفته‌اند، هر یک به نحوی و از حیثی نشانگر چیستی این علم است؛ مانند علم منازل آخرت، علم طریقت، علم سلوک، علم معاملات و تصوف. (محمد بن حمزه فناری، مصباح الأُنس، ص ۶) در همه این عناوین بعد رفتاری و عملی این علم برجسته است.

محمد بن حمزه فناری در تعریف علم عرفان عملی می‌گوید: «تعمیر الباطن بالمعاملات القلبية بتخليته عن المهلكات و تحلیته بالمنجیات فعلم التصوف والسلوک؛ (همان) [علم] آبادانی ضمیر از طریق اعمال قلبی با پیراستن دل از عوامل مخرب و آراستنش به عوامل رهایی‌بخش، علم تصوف و سلوک است».

داود قیصری در تعریف علم عرفان عملی می‌گوید: «معرفة طریق السلوک والمجاهدة لتخليص النفس عن مضایق القيود الجزئية و اتصالها الى مبدئها، واتصافها بنعت الإطلاق والكلية»؛ («التوحيد والنبوة والولاية» در رسائل قیصری، ص ۷) [علم عرفان عملی عبارت است از] شناخت راه سلوک و مجاهده برای رهایی نفس از تنگناهای قیود جزئی و پیوستن به مبدأ و اتصافش به صفت اطلاق و کلیت».

تعریف قیصری از علم عرفان عملی، وابسته به دیدگاه وی درباره حقیقت تجربه عرفانی است. اصولی همچون وحدت شخصی وجود و فنای عارف در حق، از مفروضات این تعریف است. در تعریف فناری، عناصر نظری که در تعریف قیصری مفروض است، منظور نشده است. فرق تعریف قیصری با تعریف فناری در این است که در تعریف قیصری، غایت سلوک عرفانی نیز بیان شده است.

اغلب تعاریفی که در آثار پیشینیان درباره عرفان و تصوف شده است، ناظر به حقیقت عرفان عملی است، نه علم عرفان عملی یا نظری. البته با تعریف عرفان عملی، تعریف علم عرفان عملی نیز دانسته می‌شود. شهاب الدین ابوحفص سهروردی در عوارف المعارف

از حدود هزار تعریف برای «تصوف» سخن می‌گوید. (عوارف المعارف، ص ۲۴) اغلب این تعاریف ناظر به حقیقت عرفان عملی است.

برخی از بیانات، از رهگذر ذکر صفات و مشخصات عارف یا نتیجه سلوک عرفانی، عرفان را معرفی می‌کنند. ابومحمد رویم می‌گوید: «مبنای تصوف بر سه خصلت است: اول درآویختن است به درویشی و نیاز و دوم درست گردانیدن بخشش و ایثار. سوم ترک کردن اعتراض و اختیار.» (رک: همان، ص ۲۳) معروف کرخی گفته است: «التصوف الاخذ بالحقایق والیأس عما فی ایدی الخلاق.» (همان) از ابومحمد جریری پرسیدند تصوف چیست؛ گفت «الدخول فی کل خلق سنی والخروج عن کل خلق دنی.» (همان) ابن عربی می‌گوید: «التصوف الوقوف مع الأداب الشرعیة ظاهرا و باطنا و هی الخلق الإلهیة.» (رساله اصطلاحات الصوفیة، ص ۲۸)

مقصد عارف، قرب، وصول و لقای حق تعالی است و عرفان عملی راه رسیدن به این مقصد است. سالک طریق باطن در پی تهذیب نفس و استکمال آن از راه مراتب باطنی ایمان و عمل صالح بر طبق تعالیم شرع است. علم عرفان عملی عهده‌دار برنامه‌ریزی برای وصول به این مقصد است. کسب معرفت و ایمان، پیراستن نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل از راه مراقبه، تأمل، عبادت و خدمت، اصول کلی سلوک معنوی است.

عارف در پی استکمال نفس و خودسازی است؛ اما باید دانست که فقط اعمال بدنی نیست که موجب کمال نفس می‌شود؛ بلکه کمال نفس اولاً و بالذات به آن چیزی است که در درون نفس رخ می‌دهد. عناصر بنیادی سلوک باطنی، همچون ایمان، نیت، توجه، اخلاص، حضور قلب، خشوع، حب و توبه، امور قلبی است؛ چنانکه آنچه قلب را تیره و از حق دور می‌کند، امور درونی و قلبی است؛ مانند کفر، عناد، تکبر، غفلت و حب دنیا. در عرفان عملی؛ تأکید بر سعی باطن، تصفیة خاطر، تجرید فکر و تنزیه نفس است. البته بین اعمال خارجی و جوارحی و امور قلبی و درونی، ارتباط و تأثیر متقابل است. از این رو فعل و ترک جوارحی نیز در این امر اثرگذار است. در عرفان عملی، هم تصحیح احوال درونی و هم تصحیح اعمال بیرونی منظور است و البته اساس درون است که اگر اصلاح شود، اعمال هم اصلاح می‌شود. سلوک عرفانی، سفری است روحانی که مسافر آن قدم به قدم از عالم طبیعت و ناسوت دور و به عالم روحانیان نزدیک می‌شود. علم عرفان عملی راهنمای این سفر روحانی است.

اجزا و عناصر علم عرفان عملی

موضوع: با تأمل در آنچه در تعریف و چیستی عرفان عملی گفتیم، روشن می‌شود که موضوع علم عرفان عملی واقعیتهایی عینی، مانند وجود نیست که آن، موضوع فلسفه اولی است. موضوع عرفان عملی، همچون موضوع اخلاق به نحوی با اعمال و احوال انسانی مرتبط است. موضوع عرفان عملی، عمل عرفانی یا سیر و سلوک عارفانه است و غرض از آن، شناخت راه استکمال نفس یا وصول به حق تعالی است. در این علم، از سیر و سلوک عرفانی، شرایط، موانع، منازل و مقامات و مقصد و غایت آن سخن می‌رود.

مسائل: حقیقت عرفان نوعی تحول و صیورورت وجودی است که عارف باید آگاهانه در خود پدید آورد. عرفان عملی، دانشنامه این صیورورت است. از سوی دیگر، سفر معنوی و سلوک عرفانی، سفری پر خطر در «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل» است. شناخت این خطرها و رفع و دفع آنها بدون چنین علمی دشوار است. گزاره‌های ناظر به اعمال، احوال، منازل، مقامات و موانع این راه، مسائل این علم‌اند.

منابع: منابعی که معارف و احکام مربوط به عرفان عملی از آن استفاده و استخراج می‌شود، عبارت‌اند از دین، عقل و تجارب عرفا. منبع اصلی در آداب سیر و سلوک عرفانی اسلامی، منابع دینی یعنی قرآن و سنت است. هدف نهایی دین، هدایت متقین و رساندن آنان به فلاح و رستگاری ابدی است که در سایه قرب الهی حاصل می‌شود. عرفان چیزی غیر از باطن دین نیست و هدف آن همان هدف دین و رسیدن به مراتب بالای قرب به حق تعالی است. بنابراین، عرفان اصیل اسلامی در واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات تابع مطلق دین است. از همین رو است که اغلب واژه‌های عرفان عملی برگرفته از قرآن و سنت است.

از آنجا که عقل یک منبع معتبر است حجیت ذاتی دارد و اسلام نیز آن را تأیید و بر اهمیتش تأکید می‌کند، در عرفان نیز جزء منابع به شمار می‌آید. عارف نیز همچون دیگران به الزامات و ترخیص‌های عقلی ملتزم است. افزون بر این، عارف با درون‌نگری و تأمل عقلی در احوال درونی خود، می‌کوشد نفس و راه رشد و کمال آن و راه‌های انحراف و لغزش آن و کیفیت اجتناب از آن لغزش‌ها را بشناسد و در عمل به‌کار گیرد. همچنین می‌توان با تحلیل عقلی و درون‌نگری تا حدودی ترتیب عقلی فضایل و رذایل را کشف کرد و به‌کار گرفت. مثلاً با تأمل عقلی می‌توان فهمید که «آگاهی» یا «یقظه» قدم نخست است؛

یا توبه بر بسیاری از امور تقدم دارد؛ چرا که التزام حقیقی به واجبات و اجتناب از محرمات متوقف بر توبه است؛ یا مرتبه رضا بالاتر از مرتبه تسلیم است.

یکی دیگر از منابع در عرفان عملی، تجربه‌های عرفا است. تجربه‌های عرفا روش‌های سلوک را نشان می‌دهند و مثلاً می‌گویند چگونه می‌توان فضایی را در درون تثبیت و از رذایلی اجتناب کرد، و اینکه چه افعالی چه نتایج و آثاری دارد و چه اموری در سرعت طی منازل مؤثرند و چه اموری مانع و مزاحم و رهن سالکانند و چگونه می‌توان بر آنها فایز آمد. **روش:** از آنچه گفتیم روش تحصیل معرفت عرفانی در عرفان عملی نیز تاحدی روشن می‌گردد. در عرفان عملی از روش‌های مختلف عقلی، نقلی و شهودی استفاده می‌شود. تأمل در متون دینی، تحلیل عقلی، درون‌نگری و مطالعه تجربه‌های عرفا، روش‌های کسب معارف در عرفان عملی است. اگر عالم عرفان عملی خود اهل سیر و سلوک باشد، می‌تواند حقایق را از این علم از طریق تجربه‌های باطنی خود نیز به دست آورد. درباره مراحل اولیه سلوک حتی می‌توان از تجربه‌های عادی در باب روش‌های تربیتی بهره گرفت و از دانش‌هایی همچون علوم تربیتی و شاخه‌های مختلف روان‌شناسی سود جست.

آری؛ میان ارزش‌ها و روش‌ها باید فرق گذاشت منبع ارزش‌ها و احکام، منابع دینی است. برای روش‌های تحقق آن احکام و ارزش‌ها، می‌توان از یافته‌های علوم و تجارب عرفا سود برد. این روش‌ها نباید با موازین عقلی و شرعی ناسازگار و برای سلامت تن و روان مضر باشند.

میزان: با تأمل در آنچه گفتیم بر اساس منابع و روش‌های یادشده، ملاک صحت و سقم گزاره‌های عرفان عملی نیز به دست می‌آید. فطرت، عقل و شرع، ملاک و میزان اصلی در سنجش گزاره‌های عرفانی و صحت و سقم روش‌ها و احکام سلوکی است. یافته‌های عقلی محض و همچنین یافته‌های تجربی بشری به میزان و درجه اعتبارشان میزان و ترازوی سیر و سلوک است. برخی از عرفای حکیم، بر میزان بودن منطقی برای مواجید عرفانی تأکید و تصریح دارند. (تمهید القواعد، ص ۲۷۰) تعالیم دین اعم از عقاید، اخلاق و احکام معیار قاطع و تعیین‌کننده دیگر در عرفان عملی به‌شمار می‌آیند. هر برنامه سلوکی باید مطابق این موازین باشد.

درباره جایگاه عقل و تفکر در عرفان اسلامی، گفتنی است که تنها در عرفان نظری نیست که از تفکر عقلی استفاده می‌شود؛ در عرفان عملی و در سلوک عرفانی نیز تفکر

جایگاه برجسته‌ای دارد؛ تا آنجا که یکی از ابواب مهم در بدایات سلوک تفکر است. (شرح منازل السائرین، ص ۳۰) توجه به اهمیت عقل و عقلانیت، از آموزه‌های آیات قرآن کریم است. عقل هم به عنوان منبع معرفت، هم به عنوان میزان سنجش و هم به عنوان روش در عرفان اسلامی، ایفای نقش می‌کند؛ ضمن اینکه محدودیت‌های آن نیز دور از نظر و توجه نیست.

مبادی عرفان عملی: سیر و سلوک عرفانی در اسلام، کوشش برای رسیدن به باطن حقایق دینی و در رأس همه لقاء الله است. طبعاً چنین امری مبتنی بر اعتقاد به آموزه‌های دینی و التزام به احکام دینی و فرع بر آن است. علم عرفان عملی همچون دیگر علوم، مبتنی بر مبادی تصویری و تصدیقی، اعم از بدیهی و نظری است. اعتقاد به خدا، توحید و اسما و صفات حق، وحی، معرفت النفس، حیات پس از مرگ، رابطه جسم و روح، رابطه دنیا و آخرت، ضرورت بندگی برای رسیدن به کمال، امر و نهی و رضا و سخط الهی به عنوان ملاک ارزش، و قرب الهی به عنوان کمال حقیقی انسان، برخی از مبادی تصدیقی عرفان عملی است که برگرفته از معارف و عقاید دینی است و از موضوعات علم کلام. اغلب مفاهیم و کلیدواژه‌های عرفان عملی، برگرفته از قرآن و روایات است؛ کلیدواژه‌هایی همچون توحید، ولایت، نفس، قلب، معرفت، محبت، خوف، رجا، توبه، تقوا، زهد، ورع، توکل، تسلیم و رضا.

غایت عرفان عملی: غایت الغایات سیر و سلوک عرفانی، رسیدن انسان به کمال و سعادت است. اما کمال و سعادت حقیقی و نهایی از دیدگاه عرفان با اتصال به منشأ و سرچشمه کمال، یعنی خداوند حاصل می‌شود، که با مفاهیم و عناوینی همچون تقرب الی الله، لقاء الله، فناء فی الله و بقاء بالله و نیل به توحید تعبیر می‌شود. حضو و بار یافتن «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» منتهای آرزوی عارفان است. اوست که «غایة آمال العارفین» و «منتهی امل الاملین» است. به تعبیر پیر هرات، مرتبه نهایی سلوک، «حصوله [ای القاصد السالک] علی المشاهدة الجاذبة إلى عین التوحید فی طریق الفناء» است. (منازل السائرین، ص ۱۶) این قرب و اتصال، همراه است با معرفت و محبت به حق تعالی و تشبه به او در حد طاقت بشری. نیل به این مقام رفیع، همراه است با برخورداری آدمی از عالی‌ترین درجه ممکن معرفت، طمأنینه، رضایت، بهجت و در یک کلام سعادت. غایت علم عرفان عملی تصویر و ترسیم راه رسیدن به این مقصد است.

ثمره سلوک عرفانی به بعد خاصی از وجود انسان محدود نیست؛ بلکه با سیر و سلوک

عرفانی، ارتقای وجودی برای انسان حاصل می‌شود و همه ابعادش تعالی می‌یابد. معرفت، احساس، عمل و شخصیت و روحیه از هم جدا نیست. هیچ‌کس، زیباتر از امام العارفین و امیرالمؤمنین علیه السلام این حقیقت را بیان نکرده است:

«قد احيا عقله و امات نفسه حتى دق جليله و لطف غليظه، و برق له لامع كثير البرق، فابان له الطريق و سلك به السبيل، و تدافعته الأبواب إلى باب السلامة و دارالإقامة و ثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه في قرار الأمن والراحة بما استعمل قلبه و ارضى ربه.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۰) چه خام و دون‌همت است معنویت و عرفانی که هدف نهاییش کسب قدرت‌های خارقالعاده دنیوی و اعمال عجیب و غریب باشد تا خلقی را مبهوت و حیران کند. معنویت‌های سکولاری هم که هدفشان کسب آرامش و رضایت محدود به حیات کوتاه دنیا است، بسی دور از قافله رهروان چالاک و رهپویان بی‌پاک کوی دوست است.

در نظر برخی از اهل عرفان، غایت عرفان شهود و وحدت شخصی وجود است. «عرفان عملی جهاد و اجتهاد برای شهود وحدت شخصی وجود و تعینات آن بوده و شهود نمود بودن جهان امکان بدون بهره از بود حقیقی می‌باشد.» (تحریر تمهید القواعد، ص ۱۳) جای این پرسش هست که آیا عارف لزوماً از آغاز سلوک در پی شهود وحدت شخصی وجود است یا او عاشقانه خدا را می‌پرستد و در پی قرب به او و لقای او است؛ گرچه در پایان ممکن است به چنین شهودی برسد یا به شهودی که این‌گونه تفسیرش کند. از این رو شاید نتوان هدف سیر و سلوک عرفانی را نیل به وحدت شخصی وجود دانست؛ گرچه ممکن است عارف به چنین معرفتی برسد. «مایتتهی الیه الحركة» ممکن است لزوماً عین «مالاجله الحركة» یا تنها آن نباشد. این نکته نیازمند تأمل بیشتری است.

نسبت علم عرفان عملی با سایر علوم

از آنچه در باب مبادی عرفان عملی گفتیم، روشن می‌شود که علم عرفان عملی مبتنی بر دیگر علوم دینی و متأخر از آنها است. این علم مبتنی بر اصول و مفروضات معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و دین‌شناختی است که علوم هم‌چون فلسفه، کلام، تفسیر قرآن، حدیث، عرفان نظری، علم النفس، اخلاق، فقه، روان‌شناسی و علوم تربیتی عهده‌دار بررسی آنها است.

عرفان عملی و عرفان نظری

در تأثیر متقابل علم و عمل، تردیدی نیست. حکمای یونان، حکمت را به عملی و نظری تقسیم می‌کردند و بر ارتباط معرفت و فضیلت تأکید داشتند. قرآن کریم همواره ایمان را که شامل معرفت نیز می‌شود، با عمل صالح قرین می‌کند. آگاهی، شرط لازم عمل اختیاری و عمل اختیاری در گرو آگاهی است. این ارتباط در عرفان نیز برقرار است. البته معرفتی که سالک به آن نیاز دارد، لزوماً عرفان نظری نیست و علم عرفان عملی هم وابسته به آن نیست؛ اما عرفان نظری پس از تکوینش برای تکامل علم عرفان عملی، مفید است.

میان عرفان نظری و عرفان عملی، ارتباط ویژه‌ای برقرار است. برخی از مباحث عرفان نظری، مبانی نظری عرفان عملی است. محور عرفان نظری، توحید است؛ مقصود عرفان عملی نیز رسیدن به توحید است. در عرفان نظری، سخن از معرفه الله است؛ در عرفان عملی سخن از فنا فی الله است. آنجا سخن از توحید در هستی است؛ اینجا سخن از توحید در توجه و محبت و بندگی است. در عرفان نظری از مراتب عوالم سخن می‌رود؛ در عرفان عملی از سیر و صعود در این مراتب. در عرفان نظری انسان کامل خلیفه الله، ولی، نبی و رسول است؛ در عرفان عملی پیروی از شریعت انبیا و هدایت اولیا و بهره‌گیری از نور آنان در سیر الی الله، تنها راه نیل به کمال انسانی و مقام قرب است. در عرفان نظری از ظهور و بطون حقایق گفت‌وگو می‌شود؛ در عرفان عملی از ظاهر و باطن اعمال و نیل به آنها.

همچنان که عرفان عملی از عرفان نظری بهره می‌گیرد، عرفان نظری نیز وامدار عرفان عملی است. معمولاً معرفت نتیجه سلوک است و عرفان عملی علم سلوک. علم عرفان نظری از شهودی تغذیه می‌کند که معمولاً از سلوک حاصل می‌شود. بدین طریق عرفان عملی در عرفان نظری، مؤثر و برای آن ضروری است. «عرفان عملی برای تحقق ره‌آورد عرفان نظری است؛ چه اینکه به نوبه خویش زمینه‌ساز تبیین مسائل آن هم می‌باشد.» (تحریر

تمهید القواعد، ص ۱۳)

عرفان عملی و معرفت النفس

حوزه دیگری که ارتباط نزدیکی با عرفان عملی دارد و بین آنها تعامل هست، شعب مختلف علم النفس یا معرفت النفس است. کار اصلی عارف، اصلاح و استکمال نفس است. از این رو شناخت نفس، تقدم ضروری دارد. تا حقیقت نفس، زوایای پیدا و پنهان آن،

توانایی‌ها و ظرفیت‌های آن، مراتب آن، کمال و نقص آن و آسیب‌های آن شناخته نشود، اصلاح و استکمال آن دشوار است.

بخشی از معارف مربوط به نفس، مباحث کلی انسان‌شناسی علمی، فلسفی، کلامی و عرفانی است که در علوم یاد شده مطرح است؛ اما افزون بر این، آنچه در عرفان مورد تأکید است، درون‌نگری و خودشناسی فردی است تا شخص به شناخت خود و نیات و احوال و اعمال شخص خود وقوف یابد. این معرفت النفس، «علم» به معنای اصطلاحی آن، یعنی یک رشته علمی نیست؛ اما معرفت است و بلکه ام‌المعارف. مراقبه، نظارت مستمر بر خود و احوال خود است. این خودشناسی برای تدبیر و ضبط نفس ضروری است. شناخت اقسام و مراتب نفس از اماره و لوازمه و مطمئنه و راضیه و مرضیه در سفر عرفانی که چیزی جز تهذیب و عروج نفس نیست، ضروری است. در عرفان بیش از آنکه بر اعمال ظاهری تکیه شود، بر مراقبت و تصحیح احوال درونی تأکید می‌شود. اگر درون اصلاح شود، اصلاح بیرون دشوار نخواهد بود. اصلاح درون بدون خودشناسی میسر نیست. بنابراین در عرفان، معرفت نفس برای تربیت نفس است و تربیت نفس برای نیل به معرفت برتر که «من عرف نفسه عرف ربه»، و این معرفت همراه کمال و ارتقای وجودی است؛ چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من عرف نفسه تجرد». (غرر الحکم، ص ۶۱۹)

از سوی دیگر خودفراموشی و غفلت از خود حقیقی، بزرگ‌ترین حجاب میان بنده و خداوند است: «لیس بینة سبحانه و تعالی و بین خلقه حجاب غیر خلقه». (بحار الأنوار، ج ۳، ح ۲۷، ص ۳۲۷) خودبینی، حجاب حق است؛ «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»؛ چنان که با خودشناسی، دل آیینة حق می‌شود. نقش و اهمیت امور درونی، همچون باور، نیت، انگیزه، توجه، حب، بغض، میل، خلوص و مجاهده در عرفان اساسی است. از اینجا است که قلب یا دل در عرفان اسلامی، اهمیت محوری می‌یابد. دل است که محل فضایل و رذایل است. آیینة دل است که اگر صیقلی و شفاف شود، حقیقت را نشان می‌دهد و اگر زنگار گیرد، حجاب حقیقت می‌شود، دل، محل واردات غیبی و مرکز شهود حقایق است. نفس با دیده دل می‌بیند و با گوش دل می‌شنود.

از این رو است که در عرفان، بیشترین توجه به درون و اعمال جوانحی است. مائز و مرز عرفان و غیر عرفان را در اعمال بیرونی و جوارحی نباید جست؛ ریشه عرفان در قلب

و احوال باطنی است. آثار و نتایج بی‌واسطه عرفان عملی هم اولاً و بالذات در درون نفس است؛ گرچه باید مظاهر آن در رفتار و منش بیرونی شخص نیز ظاهر شود. از ویژگی‌های عرفان درون‌گرایی است. معرفت نفس، کلید معرفت رب و همه معارف است؛ چرا که از نگاه عرفانی، نفس انسانی عالم صغیر و نسخه مختصر عالم کبیر است. این در صورت است، اما در معنا انسان عالم اکبر است.

چیست اندر کوزه کاندر بحر نیست چیست اندر کوچه کاندر شهر نیست
این جهان خم است و دل چون نهر آب این جهان کوچه است و دل شهر عجب
درون‌گرایی در تفسیر عرفانی از متون دینی نیز آشکار است که نگاه غالب در آن تفسیر انفسی است. به نظر می‌رسد گاهی در این امر افراط شده، از نمودها و نمادهای بیرونی غفلت می‌شود. در نگاه جامع و معتدل اسلامی، ارجاع همه مفاهیم به امور درونی و انفسی درست نیست. مثلاً هجرت و جهاد را به هجرت و جهاد درونی منحصر کردن یا هجرت و جهاد بیرونی را کم اهمیت شمردن، زیاده‌روی است. امور درونی شریف است، اما تقلیل و فروکاهش دین به این امور و تقلیل ارزش اعمال و آثار بیرونی، مقرون به صواب نیست. عالم هستی، آفاق و انفس دارد و آیات الهی در هر دو عرصه حضور دارد و سالک الی الله، سائر در هر دو عالم بیرون و درون است.

عرفان عملی و فقه

عرفان اسلامی در چارچوب شریعت اسلامی است. بنابراین عارف نیز همچون دیگر مؤمنان و بلکه بیش از آنان مقید به رعایت احکام شرعی است. عرفان عملی جایگزین فقه و بی‌نیاز از آن نیست، بلکه عارف بیش از دیگران بر احکام شرعی خود مواظبت می‌کند و بخش عمده‌ای از راه سیر سلوک را عمل به احکام فقه تشکیل می‌دهد. آنچه عارف را از غیر عارف، متمایز می‌کند، عدم اقتصار بر ظاهر شریعت است. او می‌کوشد با اصلاح باطنش به باطن شریعت راه یابد. عارف نیز همچون دیگر مؤمنان، مکلف به فرایض یومیه است، اما او به فرایض اکتفا نمی‌کند؛ بلکه بر نوافل نیز جدیت دارد. بالاتر از این، او علاوه بر رعایت دقیق ضوابط فقهی، می‌کوشد با همه وجودش در عبادت حضور یابد و درجه اخلاص و حضور قلبش را در نماز بالابرد. بنابراین احکام فقهی بخش جدایی‌ناپذیر سلوک عرفانی

است. به عبارت دیگر، سیر و سلوک عرفانی پس از فراغ از پایبندی به احکام فقهی آغاز می‌شود. کسی که هنوز در التزام عملی به احکام فقهی مشکل دارد، حق و توان ورود به سیر و سلوک خاص عرفانی را ندارد. از این رو سالک راه باطن یا باید خود مجتهد در فقه باشد، یا مقلد فقیه مجتهد. آداب و روش‌های سلوک و تهذیب نفس عرفانی نیز دست‌کم نباید با احکام شرعی کمترین ناسازگاری را داشته باشد. بنابراین علم عرفان عملی نیز به علم فقه نظر دارد و علم فقه به عنوان منبع و میزانی در علم عرفان عملی، ایفای نقش می‌کند. پیدا است که فقه تنها میزان عرفان عملی نیست و همه دعاوی عرفان عملی را نمی‌توان با فقه سنجید؛ بلکه به میزان‌های دیگری نیز نیاز هست؛ اما به هر روی، یک میزان حداقلی و در عین حال قاطع در این زمینه، فقه است.

یکی از تفاوت‌هایی که بین فقه و عرفان برشمرده‌اند، این است که هر یک از تکالیف فقهی را می‌توان مستقل از دیگری انجام داد، اما تکالیف در عرفان تابع ترتیب خاص است که گام به گام باید انجام داد؛ مثلاً توبه متوقف بر یقظه است و بدون گذر از توکل به رضا نمی‌توان رسید. (سید یحیی یربلی، *عرفان عملی در اسلام*، ص ۲۱) به عبارت دیگر، در عرفان فقط سخن از تکلیف و ادای وظیفه نیست، بلکه توجه به تحول و دگرگونی درونی و پیدایش تغییری وجودی و تکوینی در نفس سالک است. سیر و سلوک عرفانی از این جهت شبیه ورزش جسمانی است که موجب تحول محسوس در بدن می‌شود و هر مرتبه و موقعیتی، اقتضای ورزشی متناسب با خود را دارد که سبک‌تر از آن بی‌فایده و سنگین‌تر از آن زیانبار و غیر قابل تحمل است. هر چه بر توان جسمانی ورزشکار افزوده می‌شود، برنامه سنگین‌تر می‌شود و با ورود به هر مرحله جدید، برنامه جامع جدیدی ضروری می‌شود.

باید توجه داشت که عرفان اسلامی بدون فقه متصور نیست و ممکن نیست عارفی ملتزم به فقه نباشد؛ گرچه فقه بدون عرفان صحیح است، به این معنا که ملتزم به فقه، عارف نباشد. فقه احکام الزامی دارد که تکلیف عامه مؤمنان است؛ اما سلوک عرفانی داوطلبانه است و تکلیف عمومی نیست؛ گرچه همگان به آن تشویق شده‌اند؛ چنانکه فقه نیز احکامی غیر الزامی (مستحب و مکروه) دارد که البته التزام به آنها در سلوک عرفانی اهمیت دارد.

از همین جا معلوم می‌شود که راه سلوک عرفانی بسی دشوارتر از حرکت در چارچوب

فقه محض است. این دشواری اولاً از حیث نفس عمل است؛ به این معنا که سلوک عرفانی مشقتهایی دارد که در سلوک عادی دینی نیست. ثانیاً از حیث شناخت و تشخیص وظیفه و برنامه‌ریزی، دقت و ظرافت بسیاری می‌طلبد که معمولاً باید به مدد پیران راه باشد. اما از سوی دیگر، چون عارف حلاوت عبادت را می‌چشد و پاداش عملش را نقداً دریافت می‌کند، سلوک عرفانی جذاب‌تر و شیرین‌تر است. اگر متشرع عادی گام‌به‌گام از سنگلاخ‌های دشوار تکلیف عبور می‌کند، عارف با بال‌های عشق و معرفت در وادی عبودیت پرواز می‌کند.

الزامات و ترجیحات در عرفان عملی، همان است که در فقه و اخلاق اسلامی هست؛ بنابراین حکمی بر آنها افزوده یا از آنها کاسته نمی‌شود. آنچه در عرفان هست و در فقه و اخلاق مطرح نیست یا کمتر مورد توجه است، برنامه‌ریزی سلوک است. این برنامه‌ریزی، شامل عناصری همچون گزینش، ترتیب و نحوه اجرای دستورها و تأکید و مواظبت بر عمل به آنها است. مثلاً در تعالیم دینی به تأکید و تکرار ذکر خدا سفارش شده است و نمونه‌های ذکر که بر محور اسمای الهی است نیز بیان شده است. اما اینکه چه ذکر را در چه مرحله‌ای و به چه نحو و عددی باید ادا کرد، همیشه به تصریح بیان نشده است. سالک طریق الی الله نیازمند برنامه‌ای است که این امور را مدیریت کند. در اینجا است که مربی معنوی با استفاده از تجربه‌های خود و تجربه‌های سالکان پیشین، این امر را تعیین می‌کند. چون این امر منصوص نیست و مستند به تجربه‌های عرفا است، ممکن است تنوع سلاقی و اذواق و تجربه‌ها، منشأ برنامه‌های سلوکی متنوع و متفاوت شود و از این جهت است که طریقت‌های مختلف سلوکی ظهور می‌کنند.

این برنامه‌ریزی سلوکی چون متضمن جعل یا حذف حکم جدیدی نیست، بدعت محسوب نمی‌شود. بدعت «ادخال مالیس فی الدین فی الدین» است. در این برنامه‌ریزی، چیزی بر دین افزوده نمی‌شود. مثلاً در شریعت به تکرار ذکر «لا اله الا الله» سفارش شده است. عارفی ممکن است در تجربه‌اش بیابد که مثلاً فلان عدد معین از تکرار این ذکر در فلان مرحله خاص، فلان خاصیت و اثر را دارد و لذا به آن توصیه کند. یا شریعت از ارزش و اهمیت توبه و توکل و رضا و تسلیم سخن گفته و فرموده که «حب الدنیا رأس کل خطیئه»؛ عارفی ممکن است در تجربه‌اش روشی را برای خلاصی از حب دنیا بیابد و همان را سفارش کند؛ چنانکه یک مربی تربیتی می‌تواند مثلاً شیوه‌ای را برای ریشه‌کن کردن

حسادت یا دروغ‌گویی پیدا کند و به آن توصیه نماید. این روش‌ها باید توجیه عقلی، شرعی یا تجربی داشته باشند و صد البته نباید ناسازگار با احکام شرع باشند.

عرفان عملی و اخلاق

گرچه بین اخلاق، حقوق، فقه و عرفان مناسبت‌ها و مشابهت‌هایی وجود دارد و هر یک به نحوی با عمل اختیاری انسان سروکار دارند، دستکم هنگامی که اخلاق در کنار فقه و عرفان عملی قرار می‌گیرد، باید از جهاتی غیر از آنها باشد. اگر اخلاق را ارزش‌های عام بشری بدانیم که مقید به دین یا فرهنگ خاصی نیست، بلکه پشتوانه اصلی آن فطرت و عقل بشری است، در آن صورت تفاوت اخلاق با فقه و عرفان عملی تا حدی روشن خواهد شد. هدف اخلاق در این نگاه، تصحیح مناسبات بین انسانی است از راه تقویت فضایل نفسانی. اخلاق عام بشری چیزی غیر از فقه و عرفان دینی است، گرچه اخلاق در اسلام با فقه و عرفان پیوند دارد و حتی در مواردی نیز به جهت عدم تنفیج مباحث مربوط بین اخلاق، فقه و عرفان همپوشانی‌هایی دیده می‌شود.

فیلسوفان نخستین اسلامی به تبع ارسطو به علم اخلاق به عنوان شعبه‌ای از حکمت عملی مستقل از فقه و عرفان توجه کرده‌اند و به روش عقلی در آن پژوهیده‌اند. از مشهورترین آثار اخلاقی فلسفی می‌توان از *طهارة الأعراق* ابن مسکویه، و *اخلاق ناصری* خواجه نصیرالدین طوسی نام برد. گرچه این آثار بیش و کم از اندیشه‌های یونانی متأثرند، از تعالیم اسلامی نیز بسیار بهره برده‌اند. آثار اخلاقی که از منابع اسلامی بهره بیشتری برده‌اند، ضمن اینکه رعایت احکام فقهی را در رفتار مؤمنانه ضروری می‌دانند، به عرفان نیز نزدیک‌ترند؛ به طوری که به نظر برخی اخلاق و عرفان عملی، دو نام برای یک چیز است.

از برخی عبارات بعضی از بزرگان معرفت و فضیلت استفاده می‌شود که از نظر ایشان بین عرفان و اخلاق اسلامی، فرق زیادی نیست. به گفته آیت الله حسن‌زاده آملی: کتاب‌های عرفان عملی «تقریباً همان کتب اخلاق است؛ کتب عرفان عملی مثل *احیاء الإحیاء* از جناب فیض کاشانی، *جامع السعادات* جناب ملامهدی نراقی و «*طهارة الاعراق*» ابن مسکویه.» (دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، ص ۱۳) سپس می‌افزاید که در گذشته متن درسی عرفان عملی *طهارة الاعراق* بود؛ چنانکه نمط‌های نهم و دهم *اشارات* ابن سینا نیز در باب عرفان عملی است که ابن سینا صورت برهانی به آن داده است. سیر و سلوک عرفانی باید

زمینه را برای واردات قلبی بر سالک مهیا کند و او را به معارفی برساند که فوق طور عقل‌اند. (همان، ص ۱۳ - ۱۴)

البته سخن یادشده در مورد اخلاق اسلامی است، اما اخلاق سکولار با عرفان، قرابت چندانی ندارد. اخلاق فیلسوفان خارج از ادیان الهی هم ربط صریحی به ایمان به خدا و حیات پس از مرگ ندارد. برخی کتب اخلاقی حکمای اسلام همچون اخلاق ناصری خواجه نصیر و همینطور طهارة الاعراق ابن مسکویه هم به اخلاق فلسفی متأثر از حکمت یونان نزدیک‌ترند تا اخلاق عرفانی، گرچه تنافی بین آنها نیست. عرفان ضمن قبول اخلاق و التزام به آن از آن برتر می‌رود. کتاب اوصاف الاشراف خواجه طوسی را باید از آثار ارزشمند در زمینه اخلاق عرفانی یا عرفان عملی به حساب آورد. اخلاق در معنای رفیع‌تر که همان تخلق به خلق الهی است، همان عرفان است؛ چنانکه در تعریف ابن عربی دیدیم. سخن منقول از ابومحمد رویم نیز که تصوف را خروج از خلق دنی و ورود به خلق سنی تعریف می‌کرد، مؤید همین معنا است. البته این معنا از اخلاق بسی برتر از اخلاق در معنای متعارف است.

از نظر استاد شهید مرتضی مطهری، عرفان عملی علم سیر و سلوک است. در این علم «توضیح داده می‌شود که سالک برای اینکه به قله منبع انسانیت، یعنی توحید، برسد از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در بین راه چه احوالی برای او رخ دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود.» (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، عرفان، درس اول، ص ۲۶) از نظر ایشان عرفان عملی مانند اخلاق یک علم عملی است، اما با اخلاق تفاوت‌هایی دارد. نخست اینکه محور در عرفان عملی، رابطه انسان با خدا است، اما در همه نظام‌های اخلاقی چنین نیست. دوم اینکه تعلیم و تربیت در اخلاق ساکن است. از نگاه اخلاقی، روح مانند خانه‌ای است که باید به زیور فضایل آراسته گردد، لیکن ترتیب و منازل در آن نیست. اما سیر و سلوک عرفانی، پویا و متحرک است؛ چون «در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصدی و از منازل و مراحل که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سر منزل نهایی برسد.» (همان، ص ۲۷) در عرفان سخن از صراط است که باید طی شود و سالک چون کودکی مراتب رشد را باید مرحله به مرحله طی کند. سوم اینکه عناصر روحی عرفانی وسیع‌تر از عناصر روحی اخلاقی است. «در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصر به یک سالک راه در خلال

مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌بهره‌اند.» (همان، ص ۲۸)

با نگاهی به آثار اخلاقی می‌توان دید که اخلاق ایستا است و در آن ترتیب نیست، اما عرفان پویا است و حالت سفر، و در نتیجه ترتیب و مراحل دارد. طی منازل و مقامات و سفر و سلوک و گذر از مراحل و رسیدن به مراحل نو در عرفان برجسته است. اما آیا ایستایی مقتضای ذات اخلاق است و اخلاق نمی‌تواند و نباید مانند عرفان دارای ترتیب و پویایی باشد، یا در آنجا هم چنین چیزی تا حدی ممکن است و خوب است که در اخلاق هم به این امر توجه شود؟ بی‌شک در تربیت اخلاقی نیز می‌توان و خوب است که ترتیب و مراحل را در نظر گرفت و گام به گام فرد را به سمت اخلاق برتر سوق داد. در تعلیم و تربیت اخلاقی این مسئله تاحدی مورد توجه مریبان نیز هست و روشن است که برای همه سطوح نمی‌توان برنامه اخلاقی واحدی نوشت. در اخلاق هم می‌توان ترتیب و تدریج و نظام و استاد را وارد کرد. تربیت اخلاقی، هم می‌تواند و هم باید نظم و ترتیب منطقی و عملی داشته باشد، مثلاً ادای دین مقدم بر احسان، و عدالت مقدم بر جود است. با این همه تفاوت عرفان و اخلاق از این جهت شایان توجه است.

آیت الله جوادی آملی، علم اخلاق را به نظری و عملی تقسیم می‌کنند. در تعریف ایشان، اخلاق نظری علمی است جزئی و از شعب فلسفه، در مقابل علم کلی که فلسفه اولی است. غایت اخلاق، تهذیب نفس و تزکیه قوای ادراکی و تحریکی آن است. مبادی و مبانی نظری اخلاق در علم اخلاق نظری بحث می‌شود. عمده مباحث اخلاق نظری از دیدگاه ایشان بحث از نفس است؛ چرا که تهذیب نفس بدون شناخت آن ممکن نیست. از این رو، مباحثی چون اثبات وجود نفس، تجرد آن، تجرد قوای آن و شئون نفس، که برخی از آنها در علم طبیعی تحقیق و بررسی می‌شود، در اخلاق نظری طرح می‌شود. اخلاق عملی بیان راه‌های عملی و باید و نبایدهای مربوط به تربیت نفس است. به سخن دیگر، «اخلاق عملی برای تحقق رهنمود اخلاق نظری است... [و] کوشش برای پرورش روح مهذب و تربیت نفس زکیه است.» (تحریر تمهید القواعد، ص ۱۳-۱۴) اما عرفان عملی، علم سیر و سلوک است و همچون اخلاق مربوط به عقل عملی است. از دیدگاه ایشان، غایت عرفان

عملی صرف تهذیب نفس و تصحیح رفتار نیست، بلکه «عرفان عملی جهاد و اجتهاد برای شهود وحدت شخصی وجود و تعینات آن بوده و شهود نمود بودن جهان امکان بدون بهره از بود حقیقی می‌باشد.» البته فواید دیگری نیز بر آن مترتب است.

از نظر استاد جوادی آملی، عرفان عملی بر دو علم مبتنی است: عرفان نظری که کلی‌ترین علم است و علم اخلاق که از علوم جزئی است. (همان، ص ۹۱) علم اخلاق از شعب فلسفه است که با علم حصولی سروکار دارد. اخلاق، مقدمه و طلیعه عرفان است؛ اما عرفان فراتر از فلسفه و علم حصولی است و عارف در پی عبور از علم حصولی به علم حضوری است. اخلاق مربوط به جهاد اوسط است که نبرد بین عقل و نفس اماره شهوت‌گرا و غضب آلود است. عرفان جهاد اکبر و «نبرد قلب و عقل و جنگ حضور و حصول و دفاع شهود عین در برابر فهم ذهن» است. (حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص ۲۶) وظیفه اخلاق «تزکیه» نفس است، اما در عرفان برای رسیدن به شهود حصر هستی در خدا، نخستین قدم «تضحیه نفس» است. از دیدگاه ایشان، اخلاق عملی چونان منطق عملی برای عرفان عملی است؛ همان‌گونه که فلسفه چونان منطق علمی برای عرفان نظری است. (تحریر تمهید القواعد، ص ۱۴)

گویا مراد ایشان از نبرد قلب و عقل یا عشق و عقل، این باشد که عارف می‌کوشد از مرحله درک عقلی صرف فراتر رود و با آکندن قلب خود از عشق الهی به شهود برسد و از مرتبه دانش حصولی صرف، به مقام علم حضوری بار یابد. علم حصولی و حضوری، دو مرتبه از علم‌اند و البته بین آن دو نبرد به معنای تعارض و ناسازگاری نیست؛ چنانکه بین عقل و قلب یا عشق نیز هیچ‌گونه نبرد و ناسازگاری نیست. نه عقل، عشق را نفی می‌کند و نه عشق عقل را؛ بلکه ممد و مؤید یکدیگرند و البته عرفا معتقدند که «جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است.»

بنابراین غایت اخلاق، تربیت نفس است، اما غایت عرفان عملی، معرفت شهودی وحدت هستی است و تربیت نفس، مقدمه رسیدن به آن است. اما از این بیان، تفاوت محتوای عرفان عملی با اخلاق و به عبارت دیگر تفاوت گزاره‌های آنها دانسته نمی‌شود.

عرفان عملی و دانش‌های همگن

حقوق، اخلاق، فقه و عرفان عملی، هر یک به نحوی با تصحیح و تنظیم عمل انسان

سروکار دارند. گرچه برخی از آنها بسیار به هم نزدیک‌اند و تداخل‌هایی به نظر می‌رسد، اما تفاوت‌هایی هم وجود دارد. از آنجا که همه آنها به عمل انسان مربوط‌اند و اجزای حکمت عملی را تشکیل می‌دهند، برای شناخت حقیقت هر یک لازم است تفاوت‌های آنها را نیز محل بحث قرار داد. حقوق (قانون) اصول و مقرراتی است که برای سامان دادن به مناسبات اجتماعی انسانی وضع و تنظیم می‌شوند و رعایت عملی آنها ضروری است. رعایت حقوق، مطالبه الزامی جامعه و دیگر افراد است و تخلف از آن پیگرد قانونی دارد. اصول اخلاقی، فطری و عقلی‌اند و محور آنها فضایل و رذایل درونی است که اثر بیرونی آن تصحیح رفتار و در نتیجه بهبود و ارتقای مناسبات انسانی است. رعایت اصول اخلاقی نیز از سوی جامعه و دیگر افراد مورد انتظار است، اما الزام قانونی ندارد و قابل تعقیب نیست. بخشی از فقه همان حقوق دینی است که ناظر به تصحیح مناسبات انسانی (معاملات) بر پایه احکام الهی است و بخشی دیگر مربوط به مناسبات خاص بین بنده و خدا یا تکلیف بنده در قبال خداوند (عبادات) است و هر دو بخش مستند به شرع است و از متون دینی استخراج می‌شود. حتی احکامی که از عقل به دست می‌آید، از آن جهت فقهی محسوب می‌شود که مقبول شارع است.

دین، اخلاق و حقوق را تصحیح می‌کند و ارتقا می‌بخشد. عقل محدود آدمی به همه مصالح و مفاسد اعمال احاطه ندارد. از این رو در مواردی از ارائه حکم قطعی ناتوان است و در مواردی نیز که حکم می‌دهد، گاهی دچار خطا می‌شود. دین، معارف عقلی انسانی را ارتقا می‌بخشد. الهیات، اخلاق، حقوق و عرفان در خارج از دین هم وجود دارند و عقل تا حدودی آن را درک می‌کند، اما عقل ما را به دین می‌رساند که با چراغی پرنورتر و مطمئن‌تر به این حقایق نظر افکنیم. دین ضمن به رسمیت شناختن احکام قطعی عقل، محدودیت آن را جبران می‌کند و اخلاق و حقوق را تصحیح و تکمیل کرده، توسعه می‌دهد. افزون بر این، اخلاق و حقوق غیر دینی در حد مصالح و مفاسد دنیوی است؛ اما دین به اخلاق و حقوق، رنگ معنوی می‌دهد و آن را پشتیبان کمال و سعادت حقیقی و ابدی انسان می‌کند.

اخلاق اسلامی اصطلاح خاصی است که از اخلاق عمومی و فقه فراتر می‌رود و بعد معنوی و الهی آن بسیار پررنگ است. این تلفیقی از اخلاق، تزکیه نفس، کسب فضایل و ترک رذایل، عمل به احکام، ترک معاصی، التزام به عبادت و مناجات و ذکر و دعا و توجه به فضایل و رذایل درونی و عمل ارادی را پوشش می‌دهد. این اخلاق متعالی دینی است.

شاید آنجا که حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «بعثت لأتمم مكارم الاخلاق» مراد این معنای وسیع باشد. در برخی از درس‌های اخلاق حوزه‌های علمیه، این معنا از اخلاق مورد نظر است. این معنا از اخلاق، همسایه عرفان است، در عین حال عرفان نیست. پایان این اخلاق، آغاز عرفان است. عرفان به باطن اخلاق و فقه می‌رود و حب الهی را محور همه امور می‌سازد و اعمال جوارحی و جوانحی را در مسیر صیروت وجودی و نیل به معرفت شهودی خدا قرار می‌دهد. عرفان جایگزین اخلاق و فقه نیست، بلکه مکمل آنها است. عرفان واجد همه مراتب مادون است، نه نافی آنها و به افق‌های دورتر می‌نگرد. پس می‌توان ترتیب مراحل ذکر شده را اینگونه بیان کرد: ۱. قوانین موضوعه اجتماعی؛ ۲. اخلاق عام؛ ۳. فقه؛ ۴. اخلاق اسلامی و الهی؛ ۵. عرفان.

از همه انسان‌ها انتظار می‌رود به حقوق و اخلاق عام پایبند باشند، چنانکه از متدینان انتظار می‌رود به احکام فقه التزام داشته باشند؛ اما سلوک عرفانی الزامی نیست و اقلیتی داوطلب به آن روی می‌آورند. اخلاق و حقوق شرط انسانیت، فقه شرط دیانت و عرفان شرط کمال و تعالی است. بدینسان اخلاق عام، فقه خاص و عرفان اخص است. مراد این است که احکام فقهی در عمل خاص‌اند و تنها مؤمنان خود را مخاطب آن می‌دانند، گرچه احکام الهی فقه برای همه انسان‌ها جعل شده است. راه عرفان نیز برای همه باز است، اما در عمل اندکشماری این راه را برمی‌گزینند و طی می‌کنند. از همین رو، سلوک عرفانی دشوارتر از سلوک در چارچوب فقه محض و سلوک در فقه دشوارتر از صرف رعایت اصول عام اخلاقی و حقوقی است.

اخلاق، عام است و مبتنی بر فطرت و عقل. غایت آن نیز تصحیح روابط انسانی است. در نظام مادی، قانون و اخلاق هست اما فقه و عرفان نیست. برای زندگی دنیوی مطلوب، قانون و اخلاق ضروری است، اما دین فراتر از آن می‌رود. اگر در بین افراد سکولار گاهی سخن از معنویت یا عرفان می‌رود، چیزی بیش از کسب آرامش و حال خوش دنیوی نیست.

در فقه سخن از پاداش و عقاب است؛ در اخلاق دینی سخن از کمال نفس، و در عرفان سخن از وصل و فنا است. در فقه، اطاعت از مولا، در اخلاق، اتصاف به فضایل، و در عرفان، دیدار حق طلب می‌شود. عرفان راستین واجد و حاوی اخلاق و فقه نیز هست.

اخلاق مادی صرفاً برای تصحیح رفتار است و اگر به امور درونی هم بپردازد، از همین منظر است. اخلاق حکیمانه برای اصلاح درون و رسیدن به اعتدال قوای درونی است، هم

برای اصلاح رفتار و هم رسیدن به آرامش و ثبات و سکینه، و در هر صورت غایتی بیرون از خود ندارد. عرفان ضمن رعایت این امر، یعنی تصحیح رفتار و اصلاح درون، به قرب به خدا می‌اندیشد و آنها را پله‌هایی برای نیل به این مقصد می‌داند که البته آن نیز بیرون از وجود الهی عارف نیست.

غایت فقه به عنوان نظام احکام الهی، رستگاری و سعادت اخروی است و عرفان مکتب عشق و معرفت است و در پی وصل به معشوق و مشاهده جمال حق. سلوک عرفانی به احوال و تجربه‌های سلوکی می‌انجامد، اما در اخلاق و فقه چنین ادعایی نیست. همچنین با سلوک عرفانی می‌توان انتظار داشت که شخص به معرفت شهودی نایل شود، اما از اخلاق و فقه این انتظار نمی‌رود. اخلاق نیز همچون فقه منبع و میزانی برای عرفان عملی است. هیچ دستورالعمل عرفانی نباید با یکی از احکام اخلاقی ناسازگار باشد؛ چنانکه نباید مخالف هیچ یک از احکام فقهی باشد.

اخلاق بدون دیانت فاقد معنویت، دیانت بدون اخلاق فاقد انسانیت، و عرفان بدون اخلاق و فقه، فاقد هر دو است. اخلاق بدون فقه، سکولار است، فقه بدون اخلاق مقدس‌مآبی مذموم، عرفان بدون فقه و اخلاق، درویشی و صوفی‌گری است. اخلاق بدون فقه، خداگریزی، فقه بدون اخلاق خلق‌گریزی و عرفان بدون فقه و اخلاق گریز از خدا و خلق است. متأسفانه در گروهی از متشرعان، فقه جای قانون و اخلاق را گرفته و در جمع بسیاری، شعائر و مناسک جای قانون، اخلاق و فقه را گرفته است.

پیدا است که مراد ما از عرفان در این بحث، عرفان اسلامی است که بُعد باطنی اسلام است و محور آن توحید است و سلوک عرفانی آن در چارچوب تعالیم اسلامی است؛ نه مکتب‌های عرفانی دیگر که گاه مقید به آموزه‌های دینی معتبر نیستند. عرفان اسلامی هم در بُعد نظری و اعتقادی به آموزه‌های الهیاتی اسلامی وابسته است و هم در بعد عمل و طریقت با فقه و اخلاق اسلامی مرتبط است.

عرفان به باطن نظر دارد. تغییر در باطن همراه تغییر در تمامی شخصیت است؛ اعم از درون و بیرون و اعم از افکار و احوال و اعمال. انسان، حقیقتی واحد و یکپارچه است و میان درون و برونش ارتباط و تعامل وجود دارد. سلامت درون، عمل بیرون را تصحیح و تکمیل می‌کند چنانکه اعمال بیرونی بر احوال درونی اثر می‌گذارد.

یکی از تفاوت‌های برجسته سلوک عرفانی با دیگر نظام‌های عملی و رفتاری، حتی فقه،

این است که در پرتو سیر و سلوک عرفانی، درون عارف دچار تحولات وجودی می‌شود و می‌تواند آن را درک عینی یا وجدان کند. به عبارت دیگر عارف می‌تواند برخی از آثار و ثمرات سلوکش را در درونش ببیند. حاصل عبودیت او تنها در قیامت آشکار نمی‌شود؛ بلکه پیش از آن در حیات این جهانی خود از آن بهره‌مند می‌گردد. سفر عرفانی، هم رهاورد معرفتی و شهودی برای عارف دارد و هم دستاورد روحی و روانی و احوال خوش درونی و قلبی: معرفت و بصیرت حاصل از بارقه‌های غیبی، سکینه، عشق و محبت، آرامش، بهجت، انبساط، رضایت، امید، غنا، احساس حلاوت عبودیت و بسی احوال خوش دیگر که جز با سلوک الی الله حاصل نمی‌شود. این همه در پرتو نعمت همنشینی با خدا است، که فرمود:

«انا جلیسٌ مَنْ ذَکَرَنِی.»

نتیجه و جمع‌بندی

گوهر عرفان عملی، نیل به توحید است که کمال حقیقی و نهایی است. علم عرفان عملی در پی شناخت راه وصول به این مقصد است. بنابراین موضوع آن، سلوک الی الله و غایتش وصول الی الله است. مسائل این علم، شرایط، مراحل، منازل و موانع این سفر است. علم عرفان عملی، مبتنی بر برخی علوم عقلی و کلیه علوم شرعی است. این علم به‌ویژه با اخلاق و فقه ارتباطی نزدیک دارد. عرفان عملی به باطن اعمال نظر دارد و انگیزه عارف، در عمل به وظایف اخلاقی و تکالیف شرعی، حب و قرب الهی است. توجه به باطن، تهذیب نفس و تطهیر قلب، زمینه را برای ارتقای وجودی سالک و نیل او به معرفت شهودی هموار می‌کند. بنابراین علم عرفان در عرض سایر علوم دینی نیست، بلکه متعلق به ساحتی بالاتر و در طول آنها است؛ نه جایگزین آنها و نه بی‌نیاز از آنها و نه در تعارض با آنها.

منابع

۱. ابن ترکه، صائن الدین (۱۳۶۰هـ ش)، تمهید القواعد، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.
۲. ابن عربی، محیی الدین، رساله اصطلاحات الصوفیة، قاهره: عالم الفکر، بی تا.
۳. آمدی التیمی، عبد الواحد (۱۴۰۷هـ ق)، غرر الحکم و درر الکلم، بیروت: مؤسسه الدعلمی للمطبوعات.
۴. انصاری هروی، خواجه عبدالله (۱۳۶۱هـ ش)، منازل السائرين، تهران: مولی.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲هـ ش)، تحریر تمهید القواعد، تهران: انتشارات الزهرا.
۶. _____ (۱۳۸۵هـ ش)، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، قم: اسراء.
۷. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۳هـ ش)، دروس شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا (نمط نهم)، قم: مطبوعات دینی.
۸. سهروردی، شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد (۱۳۶۴هـ ش)، عوارف المعارف، ترجمه ابو منصور اصفهانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. فناری، محمد بن حمزه (۱۳۶۳هـ ش)، مصباح الأنس، بی جا: انتشارات فجر.
۱۰. قیصری، داود (بی تا)، شرح فصوص الحکم، قم: انتشارات بیدارفر.
۱۱. _____ (۱۳۵۷هـ ش)، «رسالة التوحيد والنبوة والولاية»، در رسائل قیصری، با تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرين، تهران: انتشارات کتابخانه حامدی، بی تا.
۱۳. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳هـ ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴هـ ش)، «عرفان» در مجموعه آثار، جلد ۲۳، تهران: انتشارات صدرا.
۱۵. یثربی، سید یحیی (۱۳۸۳هـ ش)، عرفان عملی در اسلام، قم: دفتر نشر معارف.